

مارک
یا
تکامل جوامع دهقانی

* از مجموعه آثار (۵)

* نویسنده: فریدریش انگلس

* برگردان: انتشارات سوسیالیسم (دکتر ناصر کنعانی)

* چاپ اول: پائیز ۱۳۵۸

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۷-۰۳-۱۳۸۹ (۰۷-۰۶-۲۰۱۰ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها:

melh9000@tele2.se ، melh9000@comhem.se و melh9000@yahoo.com

فهرست

صفحه	عنوان
۳	۱- مقدمه مترجم
۶	۲- مارک
۲۰	* توضیحات

اثر حاضر از اواسط ماه سپتامبر تا اواسط ماه دسامبر ۱۸۸۲ به رشته تحریر در آمده و اولین بار به صورت ضمیمه کتاب دیگری از انگلس به نام تکامل سوسیالیسم از اتویی به علم چاپ هوتینگن، زوریخ، در سال ۱۸۸۲ منتشر گردید. انگلس این نوشته را در سال ۱۸۸۳ اختصاصاً برای شبنامه ای با عنوان «دهقان آلمانی چه بود؟ اکنون چیست؟ چه می توانست باشد؟» تجدید نظر نموده و انتشار داد.

انگلس در این اثر عمیق و پر ارزش خود سیر تحولات و تطورات مالکیت عمومی بر زمینهای دهقانی را آنگونه که در بین طوایف و قبایل ژرمن معمول و مرسوم بوده، مورد بررسی قرار داده و علل و عواملی را که موجب استحاله آن به مالکیت خصوصی بر زمینهای زراعی گشته اند، از نقطه نظر تاریخی، اجتماعی و حقوقی روشن نمی سازد. ویژگیهای جوامع دهقانی در ازمینه قدیم از یک سو، ایجاز و انسجام کلام انگلس از سوی دیگر و بالاخره واژه ها و اصطلاحات خاص روستایی و کشاورزی، مشکلات بسیاری در امر برگرداندن این اثر به زبان فارسی به وجود می آورند، به طوری که انتخاب معادلهای معقول و گویا برای پاره ای از واژه های آلمانی گاه بسیار دشوار و زمانی غیرممکن به نظر می رسد. ازاینرو متن فارسی این اثر نمی تواند عاری از اشتباه و لغزش باشد.

با توجه به خصوصیات جوامع روستایی و نقش و چگونگی مالکیت بر زمین و ترکیب و مبنای روستاها، شهرها و ولایات و ایالات، در دورانی که انگلس از آن سخن می گوید، سعی شده است برای واژه ها و اصطلاحات مربوطه در زبان آلمانی، لغات و معادلهای معمول در زبان فارسی که تا حد امکان گویای کنه مطلب باشند، به کار برده شوند. فهرست اجمالی این لغات ضمیمه بخش حواشی و توضیحات ترجمه حاضر می باشد. شاید شکل انتزاعی برخی از این عبارات در وهله اول کمی نامأنوس به نظر آید، ولی باید توجه داشت که آنها در رابطه با متن، تا حدود امکان مطلب را منعکس می سازند.

از آنجا که واژه «مارک» در آثار مورخین و محققین آلمانی به معانی گوناگون از قبیل: مرز، خطه، باریکه، نواحی مرزی، پهنه و سرزمین روستایی، زمین زراعی و مزارع و مراتع اشتراکی به کار رفته و مشکل می توان معادلی دقیق برای آن در زبانهای دیگر یافت، از ترجمه آن به فارسی خودداری شده و این اصطلاح به همان شکل، و تلفظ آلمانی خود در متن ترجمه حاضر آورده شده است.

انگلس خود فقط در دوجا به کیفیت و محتوای «مارک» به صراحت اشاره می کند. مثلاً در صفحه ۱۳ ﴿﴾ ترجمه حاضر آمده:

«رشد سریع جمعیت در صفحات پهناوری که در اختیار یکایک دهات قرار داشته و مارک نامیده می شد، موجب پیدایش تعدادی دهات فرعی (دهات دختر) گردید که برابر و یکسان و یا با حقوق کمتری متفقاً با دهات اصلی (دهات مادر) تشکیل تفاوتهای مارکی را میدادند.» بدین ترتیب «مارک» ظاهراً عبارت بوده از زمینهای وسیع زراعی و غیر زراعی که توسط دهقانان اداره می شده و به فرد یا افراد خاصی تعلق نداشته است. کمی پائین تر، انگلس با

اشاره به منابع تاریخی این واژه را کمی دقیق بیان کرده و می نویسد:
«... مع الوصف، همانطور که در «حقوق قیصری» قرون سیزدهم و چهاردهم آمده، تا این دوران هر مارک معمولاً شش تا دوازده ده را در بر می گرفته است.»
با توجه به تعریف فوق می توان «مارک» را همچون دهی بزرگ (دهستان) تصور کرده و آنرا خطه پهناوری دانست که شامل دهات و قراء متعدد می شده است. توضیحاتی که بر اساس رجوع به منابع و مآخذ معتبر در زبان آلمانی (۱*) در زیر آورده می شوند، گواه بر این نیستند که تعاریف فوق تا حدود زیادی ماهیت اصلی «مارک» را منعکس می کنند، ولی وسعت معنا و تغییرات لغوی و ماهوی و همچنین نقش تاریخی و اجتماعی «مارک» را آنطور که باید و شاید بیان نمی نمایند.

کلیه منابع مزبور در این نکته متفق القول هستند که معنای اصلی «مارک» مرز و سرحد بوده و این لغت علاوه بر خویشاوندی و تشابهی که با واژه های مشابه در دیگر زبانهای اروپایی دارد، احتمالاً با واژه فارسی مرز نیز دارای ریشه ای مشترک است (رجوع شود به مقایسه دو لغت Mark و Marz در منبع شماره ۴). در مورد معنای اصلی «مارک» شواهد زیادی وجود دارد که برای پرهیز از اطاله سخن، از ذکر آنها خودداری می شود.

تدریجاً و به مرور زمان معنای «مارک» وسعت بیشتری پیدا کرده و به نواحی و مناطق مرزی و سرحدات دور دست اطلاق شده است (۲*). مثلاً می توان از سرزمینهایی نام برد که قبایل ژرمن پس از پایه گذاری امپراطوری خود از اقوام «اسلاو» و «مجار» به زور غضب کرده و آنها را ایالات سرحدی خود می خواندند. اینگونه پهنه های کنار مرزی توسط حکمرانانی موسوم به «مارک گراف» Markgraf اداره می شد که به نمایندگی از جانب قیصرهای آلمانی برگزیده شده و با توجه به اهمیت سوق الجیشی و نظامی «مارک»ها دارای اختیارات و قدرت بیشتری از دیگر فرمانروایان محلی بودند. در ابتدا «مارک گراف»ها در سلسله مراتب القاب اشرافی، مقامی بین «کنت» و «دوک» دارا بوده و بعدها، بنابر قدرت و اختیارات خاصه و با توجه به اهمیت فوق العاده «مارک»ها از نقطه نظر سیاسی و نظامی و اقتصادی، به لقب «شاهزاده» Fuerst ملقب شدند. واژه های «مارکی» Marquis، «مارکزه» Marchese، «مارکوئس» Marques و «مارکیس» Marquess در زبانهای فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و انگلیسی دلالت بر این دارد که این نوع دارالحکومت ها، در تمام نقاطی که طوایف و قبایل ژرمن مستقر بوده اند، وجود داشته است.

مشهورترین «مارک»ها در این دوران عبارت بودند از:

- ۱- (ایالات کنونی کشور آلمان شرقی) Mark Brandenburg، ۲- (منطقه ای در کشور یوگسلاوی) Mark Krain، ۳- (نواحی شمال شرقی «ساکسن» و «شلزین» سفلی) Mark Lausitz، ۴- (جلگه مابین «بوهم» و «کارپاتهای سفید» در چکسلواکی) Mark Maehren

، ۵_ (نواحی اطراف شهر «درسدن» در آلمان شرقی) Mark Meissen، ۶_ (حومه و اطراف شهر تاریخی ایتالیا) Marh Veroma، ۷_ (کشور اتریش بعدها از این «مارک» بوجود آمد.) Bayerische Ostmark، ۸_ (یکی از ایالات کنونی کشور اتریش) Steiermark

اکثر ساکنین «مارک»ها را _ که «مارک نشینان» Maerker نامیده می شدند _ دهقانان و برزگران تشکیل می دادند که در تعاونهای روستایی مارکی Markgenossenschaft مجتمع بودند. از نقطه نظر تشکیلات اداری و اقتصادی تعاونهای مزبور شامل کلیه زمینهای زراعی، واحدهای کشاورزی، جنگلها و بیشه ها، مراتع و بوته زارها، دریاها و دریاچه ها، بیابانها و کوهستانها بوده و بطور کلی از سه واحد بزرگ «ده» Dorfraum، «مزارع» Feldmark و «زمینهای اشتراکی» Allmende تشکیل می شده است. به مرور زمان و به مقتضای تغییرات و تحولات اجتماعی و تاریخی که انگلس مشروحاً بدانها اشاره می کند، «مزارع» فوق الذکر با توجه به ضوابط و مقررات خاص روستایی Flurzwang میان دهقانان عضو تعاونهای روستایی مارکی که به Markgenossen موسوم بوده و در «دهات» سکونت داشتند، تقسیم شد. لیکن «زمینهای اشتراکی» تا عصر اخیر به مثابه املاک و مستغلات اشتراکی به شمار می رفت و در چارچوب مالکیت عمومی باقی ماند.

برلن، تابستان ۱۳۵۸

مارک

در کشوری نظیر آلمان که بیش از نیمی از جمعیت آن از طریق کشاورزی امرار معاش میکنند، ضروری است که کارگران سوسیالیست و توسط آنها دهقانان پی ببرند که مالکیت کوچک و بزرگ بر زمین به شکل کنونی خود چگونه به وجود آمده است. لازم است که در اینجا مقابل فقر آن زمان کارگران روزمزد و خرده دهقانانی که بردگی آنها ناشی از قروضشان بود، آنگونه مالکیت اشتراکی دیرینه آزاد مردانی را قرار داد که آزادانه به ارث برده و برای آنها در حقیقت «مام وطن» به شمار می رفت. از اینرو من در اینجا تاریخچه کوتاهی از قوانین زمینداری آلمان آن دوران را که بقایای ناچیزی از آنها هنوز وجود دارد، ذکر خواهم کرد. قوانین مزبور در تمام قرون وسطی مبنی و سرمشقی برای کلیه قوانین اجتماعی بود و نه تنها در آلمان، بلکه در شمال فرانسه، انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی، در تمامی شئون زندگی اجتماعی نفوذ کرده بود. با همه این اوصاف آنچنان به طاق نسیان سپرده شد که تازه در این اواخر «گ. ل. ماورر» G. L. Maurer اهمیت واقعی آنها را مجدداً کشف کرد (۱).

دو واقعیت که بطور طبیعی نضج گرفته اند، بر تواریخ دیرین جمیع و یا اکثریت قریب به اتفاق همه ملت ها تسلط دارد. این دو عبارتند از تقسیم بندی آحاد ملت بر اساس مناسبات خویشاوندی و یا بر حسب مالکیت اشتراکی بر زمین. و این امر در مورد آلمان ها نیز صدق می کند. آلمان ها همانطور که نحوه تقسیم بندی برپایه قوم و قبیله و عشیره را از آسیا به همراه آورده بودند، و همانگونه که در زمان رومی ها صفوف خود را در جنگها طوری ترتیب می دادند که نزدیکترین خویشاوندها شانه به شانه در کنار یکدیگر قرار می گرفتند، به همین روال نیز پس از تصاحب سرزمین جدیدی در قسمت شرقی رود «راین» Rhein (۲) و شمال رود دانوب چنین تقسیم بندیهایی را اعمال می کردند. اقوام مزبور از روی هوی و هوس در این سرزمین سکنی نگزیدند بلکه همانطور که «سزار» Caesar (۳) تأکید کرده است، براساس مناسبات خویشاوندی و عضویت در قوم، در آنجا مستقر شدند (۴). باین ترتیب که به گروههایی با شبکه خویشاوندی گسترده زمینهای متناسب با وضعیتشان تعلق میگرفت که در آن دودمان هایی که شامل چند خانوار میشدند، بنوبه خود بصورت دهواری سکونت داشتند. ده تشکیل یک طایفه (به زبان آلمان قدیم Huntari و به لهجه قدیمی شمالی Heradh و نیز طایفه تشکیل یک ولایت را داده که بالاخره ملت از جمیع ولایات تشکیل شده است. آن قسمت از زمینهایی که دهات برای استفاده خود ضبط نمیکردند، در اختیار طوایف قرار میگرفت و آنچه که به طوایف تعلق نداشت، از برای ولایات باقی می ماند، و بالاخره آن بخش از زمینهایی که هنوز قابل استفاده بود (و اکثراً پهنه های وسیعی را در بر می گرفت)

در تصاحب مستقیم تمامی آحاد ملت قرار می گرفت. مثلاً ما در کشور سوئد جمع این مراتب گوناگون مالکیت اشتراکی را مشاهده می کنیم. هر ده دارای یک زمین دهقانی مشترک موسوم به *bye almaennigar* بود که در جوار آن زمینهای اشتراکی طایفه ای (*haerads*)، ولایتی و ایالتی (*lands*) و بالاخره ملی وجود داشت و تحت اختیار پادشاه که نماینده مردم به شمار می رفت، قرار داشت و *Konungs almaennigar* نامیده می شد؛ همه این زمینها و حتی زمینهای شاهانه، بدون کشت، زمینهای عمومی و اشتراکی (*almaennigar allmenden*) نامیده می شدند.

نظام زمینهای اشتراکی بدانگونه که در سوئد قدیم مرسوم بود و تقسیم بندیهای آن مسلماً متعلق به دوران بعدی مرحله تکاملی است به فرض اینکه به این شکل خود در آلمان وجود داشت، ظاهراً بسیار زود از بین رفته است. رشد سریع جمعیت در صفحات پهناوری که در اختیار یکایک دهات قرار داشته و مارک نامیده می شد، موجب پیدایش تعدادی دهات فرعی (دهات دختر) گردید که برابر و یکسان و یا با حقوق کمتری متفقاً با دهات اصلی (دهات مادرا) تشکیل تعاونهای مارکی را می دادند، به طوری که (تا جایکه منابع منعکس میکنند) در همه جا تعداد کم و یا کثیری از دهات را مشاهده می کنیم که به صورت یک تعاون مارکی در یکدیگر ادغام شده اند. حداقل در زمانهای اولیه، تجمعات بزرگ مارکی از قبیل انجمنهای طایفه ای و یا ولایتی در رأس اینگونه تعاونهای مارکی روستایی قرار داشت و بالاخره آحاد ملت بود که در اصل جهت اداره زمینهایی که تحت مالکیت مستقیم آنها قرار داشتند و برای نظارت بر قصابات متعلق به حیطة خود، یک تعاون بزرگ خلقی را تشکیل میداد.

چنین به نظر می آید که تا زمانی که امپراطوری «فرانک ها» (۵) هنوز ناحیه شرقی رود «راین» را در آلمان تحت تسلط خود نیاورده بود، مرکز ثقل تعاونهای مارکی در ولایات مستقر بوده است. به عبارت دیگر ولایات در واقع تعاونهای مارکی را در بر داشته، زیرا فقط بدین ترتیب می توان دریافت که چرا مارک های بزرگ و قدیمی به هنگام تقسیم بندی حیطة امپراطوری، از نقطه نظر اداری، تحت عنوان ولایات دیوانی ظاهر می شوند. ولی دیری نپایید که دوران اضمحلال مارک های بزرگ و قدیمی سر رسید. مع الوصف همانطور که در «حقوق قیصری» (۶) قرون سیزدهم و چهاردهم آمده، تا این دوران هر مارک معمولاً شش تا دوازده ده را در بر می گرفته است.

در زمان «سزار» حداقل بخش بزرگی از آلمانها، یعنی «سوون»ها *Suevenvolk* (۷) که هنوز در جای معینی مستقر نشده بودند، زمینهای زراعی خود را مشترکاً زراعت می کردند. تا آنجا که ما اطلاع داریم و نمونه های آن را در بین ملل دیگر نیز می توانیم فرض نماییم، زراعت اشتراکی به ترتیب زیر صورت می گرفته است: هر دودمانی که شامل تعدادی

خانوارهای خویشاوند می شد، زمینهایی را که در اختیار داشت و هر سال عوض می شد مشترکاً کشت کرده و محصولات آنها را بین خانوارهای خود تقسیم می نمود. لیکن پس از اینکه «سوون»ها هم در اوائل تاریخ ما در مکانهای جدیدی سکنی گزیدند، این رسم به زودی برجیده شد. مثلاً «تاسیتوس» Tacitus (۸) (۱۵۰ سال پس از سزار) زراعت زمین را فقط توسط خانواده ها ذکر می کند. ولی در اینجا نیز زمینهای زراعتی فقط برای یک سال در اختیار خانواده ها قرار گرفته و هر سال مجدداً تقسیم و تعویض می شدند.

حال چگونه این کار صورت می گرفته است، می توان حتی امروزه نیز در تعاونهای روستایی موسوم به تعاونهای موروثی در منطقه «موزل» Mosel (۹) و جنگلهای کوهستانی مشاهده نمود. البته در اینجا نه هر سال بلکه هر سه، شش، نه و یا دوازده سال کلیه زمینهای مزروعی و زیر شخم و همچنین چراگاهها با هم ترکیب شده و سپس برحسب موقعیت و مرغوبیت به قطعاتی موسوم به «گوان» Gewinn تقسیم می گردد، «گوان»ها نیز به نوبه خود به تعداد زیادی بخشهای مساوی که عبارت از باریکه هایی طولانی است، تقسیم شده و به عنوان سهم و از طریق قرعه کشی بین مستحقین تقسیم می شود، به طوری که هر یک از اعضای تعاونی روستایی در هر یک از «گوان»ها چه از لحاظ موقعیت و چه از نظر مرغوبیت به طور مساوی قطعه زمینی دریافت می کنند. در حال حاضر سهام مزبور به علت توارث و یا فروش و غیره نامیزان شده اند، لیکن سهمیه کار، که در قدیم معمول بوده، هنوز واحدی را تشکیل می دهد که طبق آن سهام یک دوم، یک چهارم، یک هشتم و غیره تعیین می شوند.

این روش دیرینه تا اوایل قرن حاضر نیز در مستغلات موسوم به قرعه ای، در منطقه «راین فالتز باواریا» beyerische Rheinpfalz مرسوم بوده، که زمینهای مزروعی آن از این تاریخ به بعد، به املاک خصوصی اعضاء تعاون روستایی مبدل شده اند. تعاونهای روستایی موروثی نیز تدریجاً متوجه این نکته شدند، که نفع آنها در این است که از تقسیم زمینها صرفنظر کرده و به جای تعویض پیاپی، زمینها را به املاک خصوصی مبدل نمایند. از اینرو اغلب (و در برخی از نقاط کلیه) زمینها، در چهل سال اخیر از بین رفته و مبدل به دهات معمولی متشکل از دهقانان خرده کشتکار و یا جنگلها و مراتع مشترک شده اند.

اولین قطعه زمینی که تبدیل به ملک خصوصی دهقانان شد، عبارت بود از خانه های آنها، اصل عدم تعرض به خانه مسکونی، که مبنای کلیه آزادیهای فردی است، از عرابه های چادرنشینان کوچ نما، به خانه های دهقانی که اسکان یافته بودند، منتقل شده و تدریجاً به حق مالکیت بی قید و شرط بر خانه و ملک روستایی مبدل گردید. و این امر در عصر «تاسیتوس» تحقق پذیرفته بود. همانطور که در ضوابط مربوط به مارک ها و تا حدودی نیز در متون «حقوق خلق» (۱۰) بین قرنهای سوم تا هشتم میلادی، شرحش آمده است، مساکن آلمانیهای آزاده در همان زمانها از مارک ها جدا شده و به این ترتیب برای مأمورین مارک ها

غیر قابل دخول و برای فراریان پناهگاه مطمئنی شده بودند. زیرا تقدس خانه مسکونی معلول نبوده بلکه علت استحاله آن به ملک خصوصی می باشد.

چهار الی پنج قرن پس از «تاسیتوس» ما در متون «حقوق خلق» می بینیم، که حتی زمینهای زیر کشت نیز املاک موروثی و آزاد مشروط فرد فرد دهقانان بوده و زارعین میتوانسته اند از طریق فروش و یا واگذاری و امثالهم، بر این زمینها صاحب اختیار باشند. برای این دگرگونی ما دو مرجع به عنوان علل آن در دست داریم.

اولاً در آلمان از همان ابتداء، علاوه بر دهات مستقلی که شرحشان آمد و دارای مزارع اشتراکی بودند، دهات دیگری نیز وجود داشتند که در آنجا علاوه بر خانه های مسکونی، مزارع نیز از تجمعات روستایی، یعنی مارک ها، جدا بوده و ارثاً به یکایک دهقانان واگذار می شدند. البته باید گفت که این کار فقط در مناطقی صورت می گرفت که کیفیت زمین آن را ضروری می ساخت، مثلاً در دره های باریک منطقه «برگیش» Bergisch (۱۱) یا در فرازه های مسطح بین مردابها در ناحیه «وستفالن» Westphalen و بعدها نیز در «اودن والد» Odenwald (۱۲) و تقریباً در کلیه دره های کوههای آلپ. در این نقاط، دهات همانند امروز از املاک روستایی که به صورت پراکنده اینجا و آنجا قرار داشته و هر کدام مابین زمینهای زراعی متعلقه، محاط بودند تشکیل می شد، به طوری که تعویض آنها کار ساده ای نبود. از اینرو فقط زمینهایی که زیر کشت نبودند، در اختیار مارک قرار می گرفتند. بعدها، هنگامی که حق واگذاری خانه و مستغلات روستایی به فرد ثالث، اهمیت یافت، مالکین آنها صاحب مزیتهایی شدند. احتمال می رود که تمایل به دستیابی بر چنین مزایایی سبب شده است که در دهات دیگری که زراعت به صورت اشتراکی صورت می گرفته، از تقسیم بندی مرسوم زمینها صرفنظر کرده و سهم هریک از اعضای تعاون روستایی، از طریق توارث قابل انتقال گردد.

ثانیاً، پیروزی آلمانها بر سرزمینهای روم که در آنجا طی قرون متمادی مالکیت خصوصی به شکل رومی و نامحدود خود معمول بوده است، تعداد قلیل فاتحین محال بود که بتواند این نوع مالکیت بر زمین را بالکل از بین ببرد. کما اینکه این واقعیت که تا عصر حاضر بقایای مالکیت عمومی بر زمینهای قابل کشت فقط در سواحل چپ رود «راین» قرار دارند - یعنی مناطقی که تسخیر و کاملاً ژرمانیزه شده بودند - خود دلالت بر این می کند که رابطه ای بین مالکیت خصوصی موروثی بر کشتزارها و چراگاهها با قوانین حقوقی رومی (حداقل در سرزمینهای قدیمی رومی) وجود دارد. زمانی که «فرانک»ها در قرن پنجم در این منطقه سکنی گزیدند، می بایستی هنوز زراعت اشتراکی بین آنها متداول بوده باشد، وگرنه اکنون در این نواحی تعاونهای روستایی موروثی و مستغلات قرعه ای دیگر وجود نمی داشتند. ولی در اینجا نیز مالکیت خصوصی خیلی زود و شدید نفوذ کرد. زیرا چنانچه ما زمینهای قابل کشت

را در مد نظر بگیریم، مشاهده می کنیم که در «حقوق خلقی ریپو آری» Ripuarisches Volksrecht (۱۳) مربوط به قرن ششم میلادی، فقط از چنین مالکیتی سخن رفته است. در مناطق داخلی آلمان نیز، همانطور که شرحش آمد، زمینهای زیر کشت به املاک خصوصی تبدیل شدند.

پس از اینکه فاتحین آلمانی مالکیت خصوصی بر مزارع و مراتع را پذیرا شدند، یعنی پس از تقسیم زمینها برای نخستین بار و یا مدت کوتاهی پس از آن، از تقسیم بندی مجدد آنها صرنظر کردند (زیرا دیگر چیزی وجود نداشت) و در عوض کوشیدند که قانون اساسی مارک های خود را که متضمن مالکیت اشتراکی بر جنگلها و چراگاه و همچنین تسلط مارک ها بر زمینهای تقسیم شده بود، به مرحله اجرا در آوردند. این کار را فقط «فرانک»ها در شمال فرانسه و یا «آنگل ساکسن»ها Angelsachsen (۱۴) در انگلستان اعمال نکردند، بلکه «بورگوند»ها Burgunder (۱۵) در قسمت شرقی فرانسه، «گوت های غربی» Westgoten (۱۶) در جنوب فرانسه و اسپانیا و بالاخره «گوت های شرقی» Ostgoten (۱۷) و «لانگوبارد»ها Langobarden (۱۸) در ایتالیا، اجرا نمودند. تا آنجا که معلوم است، در کشورهای اخیرالذکر تقریباً فقط در نواحی کوهستانی هنوز آثاری از تشکیلات مارکی بر جای مانده است.

شکلی که قوانین اساسی مارک ها – پس از صرنظر کردن از تقسیم مجدد زمینهای زراعی – به خود گرفت، آن است که ما اکنون نه تنها در متون قدیمی «حقوق خلق» در قرنهای پنجم تا هشتم، بلکه در ضوابط حقوقی انگلیسی و اسکاندیناوی در قرون وسطی و همچنین در نظامنامه های بیشمار مارک های آلمانی موسوم به مجمع القوانین روستایی Weistuermer (۱۹) و در حقوق عرفی Coutumes مناطق شمالی فرانسه مشاهده می کنیم. گرچه تعاونهای مارکی از حق خود مبنی بر تقسیم گاه به گاه زمینهای زراعی و چمنزارها بین اعضاء صرنظر نمودند، ولی به هیچ وجه از حقوق مهم دیگر خود بر این گونه املاک، چشم پوشیدند. از جمله اینکه تعاونهای مزبور زمینها را فقط و فقط برای استفاده به عنوان مزرعه و یا مرتع در اختیار اعضای خود می گذاردند و مالکین فردی، صاحب کوچکترین حقوق دیگری بر این زمینها نبودند. مثلاً چنانچه منابعی در زمینهای آنها کشت می شد (مشروط بر اینکه در عمقی عمیق تر از شیار شخم می بود) متعلق به صاحبان زمینها نبوده، بلکه در اختیار عموم قرار می گرفت و همین طور حق استخراج سنگهای معدنی و غیره. کلیه این حقوق را بعدها اربابان زمینها و صحراها به نفع خود به جیب زدند.

حتی نحوه استفاده از مزارع و مراتع نیز تحت نظارت و اداره تعاونها بود و آن هم به ترتیب زیر: در نقاطی که کشاورزی به صورت سه کشتی صورت می گرفت (و این امر تقریباً در همه جا معمول بود)، کلیه زمینهای زراعتی دهات به سه قسمت کاملاً مساوی تقسیم

می شد که هر کدام از آنها به ترتیب یک سال برای کشت زمستانی و سال بعد برای کشت تابستانی مورد استفاده قرار می گرفت، و سومی به صورت آیش باقی می ماند. بدین ترتیب هر یک از دهات، هر سال دارای یک دروی زمستانی، یک دروی تابستانی و یک زمین آیش بود. البته هنگام تقسیم زمینها به این مسئله توجه می شد، که سهم هر یک از اعضای تعاون به نسبت برابر، بین هر سه زمین نوع تقسیم شود تا هر یک از آنها بدون ضرر بتواند طبق دستورات و ضوابط روستایی که توسط تعاونها وضع می شد، در زمستان به کشت زمستانی پردازد و الی آخر.

زمینهایی که برای آیش در نظر گرفته می شدند، برای طول مدت آیش، در اختیار کلیه اعضا و به عنوان مراتع مورد استفاده عموم آنها قرار می گرفتند. همینطور به محض اینکه در مزارع دیگر درو به اتمام می رسید، آنها نیز تا بذرافشانی بعدی، به صورت چراگاههای مشترک در اختیار عموم گذاشته می شدند. به همین ترتیب نیز پس از چین دوم کومه، با مراتع رفتار می شد. از سوی دیگر صاحبان کلیه مراتعی که حیوانات را برای چرا به آنجا می بردند، می بایستی حصارها و پرچینها را بر می داشتند. این اجبار که به حق چرا موسوم بود، طبیعتاً موجب می شد که هنگام تخم افشانی و درو، کار فقط به یک نفر واگذار نشده، بلکه یا توسط تعاونها و یا برحسب نژاد و نسب بین عموم تقسیم شود.

بجز زمینهایی که بصورت خانه و ملک دهقانی و یا کشتزارهای روستایی تقسیم شده بودند، بقیه زمینها از قبیل جنگلها، چراگاهها، بوته زارها، مردابها، رودخانه ها، سرابها، دریاچه ها، راهها، پلهای کوچک، شکارگاهها و همینطور حق ماهی گیری، کلاً و مانند روز ازل در مالکیت عموم باقی مانده و مورد استفاده مشترک بود. همانگونه که سهم همه اعضا بر مزارع متعلق به مارک مساوی بود، همانطور نیز سهم آنها در استفاده از مارک مشترک و یکسان بود. نحوه چنین استفاده ای توسط کلیه اعضا تعاون تعیین می شد. این امر در مورد چگونگی تقسیم زمینها نیز صدق می کرد، یعنی هنگامی که زمینهای زیر کشت کافی نبود، زمینهای دیگری از مارک مشترک می بایستی به بذر کشانیده می شدند.

مهمترین منابعی که از آنها در مارک های مشترک استفاده می شد، عبارت بود از چراگاهها و میوه شاه بلوط. علاوه بر این در جنگلها چوب برای سوخت و یا ساختمان، کود طبیعی، توت و قارچ به دست آمده و از باطلاقها (چنانچه موجود بود) زغال سنگ نارس حاصل می شد. ضوابطی که شامل چگونگی استفاده از مراتع و جنگلها و غیره بود، محتوای اصلی بسیاری از نظامات مارکی را تشکیل می داد که در طی قرون متمادی ترویج پیدا کرده بود. ضوابط زیر هنگامی کتباً وضع و تصریح شد که حقوق عرف و عادت تدریجاً مورد مشاجره و جرح قرار گرفته بود. آن دسته از مراتع و جنگلهای اشتراکی که هنوز وجود دارند، بقایای ناچیزی از اینگونه مارک های قدیمی و تقسیم نشده می باشند. یکی دیگر از این بقایا

(حداقل در مناطق جنوبی و غربی آلمان) تصویری است که عمیقاً در شعور مردم ریشه دوانیده و مبنی بر این است که جنگلها اصولاً همگانی نبوده و هر کس می تواند در آنجا گل، توت، قارچ و غیره جمع آوری کرده و چنانچه ضرری وارد نیاورد، هر کار که دلش می خواهد بکند. ولی در این مورد هم بیسمارک (۲۰) چاره اندیشی کرده و با قانون معروف به «قانون توت» (۲۱)، مناطق غربی را پا به پای «یونکر»های Junker قدیم پروسی وضع نمود (۲۲).

دهقانان همانگونه که بر زمینها و نحوه استفاده از آنها دارای حقوق مساوی بودند، به همان منوال نیز از روز اول در وضع قوانین، اداره امور و مسائل دیوانی مربوط به مارک ها به طور یکسان دخالت داشتند. آنها در مواقع معین (و در مواقع ضروری، به دفعات بیشتر) در فضای باز گردهم آمده و درباره امور مربوط به مارک ها اتخاذ تصمیم می کردند و یا درباره تجاوز علیه نظام مارک ها و سایر برخوردها به داوری و قضاوت می پرداختند. اینگونه شوراها در واقع همان شوراهای ملی قدیم آلمانها (البته به مقیاس کوچکتر) بود که در اصل به مثابه شورای عالی مارک ها بشمار می آمد. در این شوراها، قوانین وضع شده (این عمل فقط در مواقع ضروری و به ندرت صورت می گرفت) و مدیران کار انتخاب می شدند که نحوه کارشان تحت نظارت قرار می گرفت. ولی قبل از هر چیز در این گردهمایی ها، دهقانان به دادرسی می پرداختند. رئیس دادگاه فقط حق بیان سئوالات را داشت و رأی دادگاه به اتفاق کلیه اعضاء حاضر اتخاذ می شد.

قانون اساسی مارک در آغاز تنها قانونی بود که آن دسته از قبایل آلمانی که پادشاه نداشتند، در اختیار داشتند. سرکردگان قبایل که بعدها در جریان مهاجرت ملتها (۲۳) و یا کمی بعد از آن قدرت خود را تدریجاً از دست داده بودند – همچون دیگر پدیده ها که در رابطه با این قانون بالطبع بوجود آمده بودند – به قانون مزبور تن در دادند (همانگونه که اشراف زادگان «کلتی» Keltischer Clanadel (۲۴) نیز در قرن هفدهم در مقابل مالکیت عمومی بر زمین در ایرلند سر فرود آوردند). این قانون چنان ریشه های عمیقی در زندگی آلمانها دوانیده است، که ما آثار آن را در تاریخ تکامل ملت خود در همه جا مشاهده میکنیم. در ازمنه دیرین، تنها قوه اجتماعی در زمان صلح، قوه قضایی بود که در دست شوراهای ملی طوایف و ولایات و بالاخره در اختیار ملت قرار داشت. دیوانهای ملی عبارت بودند از مراجع قضایی خلقی که تنها موارد مربوط به مارک ها را شامل نشده، بلکه امور مربوط به قوای اجتماعی را نیز در بر می گرفتند. حتی موقعی که قانون اساسی ولایتی به خود شکل گرفته و دادگاههای ولایتی از مراجع قضایی مارک ها جدا گردیدند، باز هم قوه قضایی در دست ملت باقی ماند.

فقط هنگامی که آزادیهای دیرین ملت شدیداً در شرف زوال بودند و خدمت در امور دیوانی توأم با خدمت نظام، بار سنگینی بر دوش آزادگان فقر زده شده بود، تازه آن موقع «کارل

کبیر» (۲۵) موفق شد که در محاکم قضایی ولایتی بسیاری از نقاط، دادگاههای منصفه (۲۶) (۳*) را جانشین دادگاههای خلقی سازد ولی این اقدام هرگز لطمه ای به کار دادگاههای مارک ها نزد. بالعکس، دادگاههای مزبور حتی نمونه ای بودند برای محاکم فئودالی دوران قرون وسطی که در آنها نیز فئودالها فقط سؤال کننده بودند در حالی که اخذ رأی را رعایای زمینهای فئودالی بر عهده داشتند. قانون اساسی ده، در واقع عبارت بود از همان قانون اساسی مارکی منتها برای یک ده مستقل؛ و به محض اینکه ده تبدیل به شهر میشد، یعنی دور آن خندق و یا دیوار کشیده می شد، به قانون اساسی شهری مبدل می گردید. کلیه قوانین اساسی شهرها بعداً از بطن همین قوانین اساسی مارک - شهرها، بیرون آمدند. و بالاخره، نظامهای سازمانهای تعاونی روستایی آزاد و بیشماری که در قرون وسطی وجود داشته و بر اساس مالکیت اشتراکی بر زمین استوار نبودند، و به ویژه ضوابط مربوط به اصناف آزاد، به تقلید از همین قانون اساسی، وضع شدند. مثلاً با حقوقی که اصناف صرفاً برای اداره امور معینی در اختیار داشتند، همانند یک مارک معمولی رفتار می شد. یعنی در مورد اصناف نیز با همان شباهت و اغلب با همان روشها سعی می شد تا حتی المقدور سهام اعضاء کامل و مساوی باشند.

انعطاف پذیری معجزه آسایی که قانون اساسی مارک در زمینه های مختلف زندگانی اجتماعی و در مقابل نیازمندیهای گوناگون از خود نشان داده، در مسیر تکامل فنون کشاورزی و در جریان مبارزه با زمینداری بزرگ که در حال پیدایش بود، نیز به چشم می خورد. این قابلیت انعطاف پذیری هنگامی نضج گرفت که آلمانها در «ژرمانیا» Germanien (۲۸) سکنی گزیده بودند، یعنی هنگامی که دامداری هنوز منبع اصلی تغذیه به شمار می رفت و فن کشتکاری (که آنها در ابتدا از آسیا با خود به همراه آورده و در این فاصله تقریباً فراموش شده بود)، مجدداً در حال رشد بود. در طول تمام ادوار قرون وسطی و در جریان مبارزات لاینقطع و شدیدی که علیه اشراف زمیندار صورت می گرفت، قوانین اساسی مارکها قابلیت انعطاف پذیری خود را حفظ کردند و این امر موجب شد که در همه نقاطی که اشراف زمینهای دهقانی را تصاحب کرده بودند، در روستاهایی که به تصاحب اشراف در آمده بودند، با وجود تمام دستبردهای اربابها - قوانین مربوط به زمین باز به صورت قوانین اساسی مارکی باقی بمانند. ما در زیر مثالی در این مورد ذکر خواهیم کرد. قوانین اساسی مارکها، تا زمانی که هنوز مارکها وجود داشتند، خود را با مناسبات متغیر مالکیت بر زمینهای قابل کشت وفق داده، و به محض اینکه مارکهای آزاد از بین رفتند، با حقوق گوناگون مالکیت بر مارکهای مشترک انطباق یافتند. قوانین مزبور، بعدها فقط در اثر سرقت تقریباً کلیه زمینهای دهقانی (چه تقسیم شده و چه تقسیم نشده) توسط اشراف و روحانیون که از مساعدت بی دریغ حکومتهای ولایتی برخوردار بودند، از بین رفتند. ولی از نقطه نظر

اقتصادی آنها زمانی کهنه و در امر اداره امور کشاورزی ناتوان گشتند، که پیشرفتهای عظیم در فنون کشاورزی در صد سال اخیر، زراعت را به علم مبدل ساخته و طرق نوینی در این زمینه بوجود آوردند.

زوال و نابودی قوانین اساسی مارک ها بلافاصله پس از آغاز مهاجرت ملتها، شروع شد. پادشاهان «فرانک»ها، به نام نمایندگان ملت، سرزمینهای نامحدودی را که به خلق تعلق داشتند، بویژه جنگلها و بیشه ها را تصاحب کرده و آنها را از طریق بخشش و هدیه به رجاله‌های درباری و سران نظامی خود و همچنین به اسقف ها و راهبه ها، تلف کردند، و همین اشخاص هستند که بعداً بدنه اصلی زمینداری بزرگ اشراف و روحانیون را تشکیل دادند. کلیسا حتی قبل از عصر «کارل کبیر» نیز یک سوم تمام زمینهای فرانسه را در تصاحب خود داشت. قدر مسلم این است که این نسبت در طول دوران قرون وسطی، تقریباً در مورد کلیه زمینهای متعلق به کلیسای کاتولیک در اروپای غربی، صدق می کند.

جنگهای مدام داخلی و خارجی که معمولاً منجر به غصب زمینها می شد، دهقانان بسیاری را نابود ساخت. کما اینکه در زمان «مرووینگر»ها Merowinger (۲۹) مردمان آزاد ولی بدون زمین فراوان بودند. از سوی دیگر جنگهای پایان ناپذیر «کارل کبیر» نیرو و توان اصناف آزاد دهقانی را در هم شکستند، زیرا هر زمیندار آزادی مؤظف به خدمت در نظام بوده و نه تنها می بایستی آلات و ادوات جنگی مورد نیاز را خود تأمین نماید، بلکه مجبور بود که در شش ماه اول خدمت خود در جنگ، مخارج خویش را شخصاً متحمل شود. لاجرم جای تعجبی نیست که در زمان «کارل کبیر» به ندرت فرد پنجمی می توانست به خدمت گماشته شود. حریت و آزادی دهقانان، در نظام فرو ریخته جانشینان «کارل کبیر» از این هم بیشتر کاهش یافت. از یک سو حملات «نورمان»ها Normannen (۳۰) و جنگهای پایان ناپذیر پادشاهان و ایلغارهای بزرگان، یکایک دهقانان را مجبور می ساخت تا در جستجوی حامیانی برای خود باشند، و از سوی دیگر آز و طمع همین بزرگان و روحانیون، که با تدلیس و تزویر، با تطمیع و تهدید و با اعمال زور قسمت اعظم دهقانان و زمینهای دهقانی را به زیر یوغ خود می کشیدند، نابودی دهقانان را بیش از پیش تسریع می کردند. به هر تقدیر، زمینهای دهقانی به زمینهای اربابی تبدیل شده و حداکثر در مقابل ربح و بیگاری به دهقانان واگذار می شدند. ولی اینان دیگر زمیندارانی آزاده نبوده، بلکه به بندگان و حتی می توان گفت به بردگانی بیگاری ده و ربح پرداز مبدل گشته بودند.

اوضاع فوق در حیطه امپراتوری «فرانک»های غربی Westfraenkisches Reich (۳۱) و بطور کلی در قسمت غربی رود «راین» کاملاً رایج و مرسوم بود. ولی در نواحی واقع در مشرق رود مزبور هنوز تعداد زیادی از دهقانان بطور مجزا و پراکنده و خیلی به ندرت به حالت تجمع در دهات، وجود داشتند. ولی در اینجا نیز به مرور زمان و در طی قرون دهم تا

دوازدهم، قدرت اشراف و کلیسا دهقانان را تدریجاً به بندگی سوق داد.

هرگاه اربابی (چه دنیوی و چه روحانی) یک ملک دهقانی را بدست می آورد، حقوق مربوط به آن را در چهارچوب مارک نیز تحصیل نموده و به این ترتیب با بقیه دهقانان آزاد و یا بنده و حتی با بردگان خود مساوی الحقوق می گشت. ولی دیری نپایید که این اربابهای جدید، علیرغم مقاومت شدید دهقانان، در بسیاری از نقاط حقوق و امتیازات بیشتری را بدست آورده و حتی در اغلب موارد موفق شدند که مارکها را نیز مشمول تسلط اربابی خود نمایند. با تمام این اوصاف تعاونهای مارکی، با وجود قیمومیت اربابی، مدتها بشکل دیرین خود باقی ماندند.

با توجه به کلونیزه کردن (۳۲) مناطق «براندنبورگ» Brandenburg (۳۳)، و «شلزی» Schlesien (۳۴) توسط سکنی گزینان «فریزی» Friesen (۳۵)، هلندی، «ساکسنی» و «راین فرانکی» بخوبی روشن می شود که تا چه اندازه قانون اساسی مارکها برای امور زراعی و حتی زمینداری بزرگ در آن زمان لازم بوده است. از قرن دوازدهم به بعد اقوام مزبور طبق حقوق آلمانی، یعنی مطابق با قوانین قدیمی مارکها (البته تا آنجا که هنوز در زمینهای اربابی رعایت می شد) به طور دهوری در نواحی مزبور سکنی گزیده و هر یک از آنها خانه و ملک دهقانی و سهم مساوی بر زمینهای زراعی - که کمافی السابق از طریق قرعه تعیین می شد دریافت می کرد. به همین منوال حق استفاده از جنگلها و مراتع متعلق به ارباب (و خیلی بندرت در یک مارک جداگانه) به آنها تعلق می گرفت. کلیه این حقوق موروثی بود بجز مالکیت بر زمین که از حقوق ارباب به شمار می رفت و کلونیست ها میبایستی مقادیر معینی ربح و همچنین خدمات مخصوصی را به طور ارثی برای آنان انجام می دادند. لیکن این خدمات بچنان میزانی بودند، که اوضاع و احوال این دهقانان از بسیاری دیگر از زارعین در نقاط دیگر آلمان بهتر بود. به همین جهت، هنگامی که جنگهای دهقانی (۳۶) بروز کردند، اینان از شرکت در این جنگ دوری جسته و بعدها در عوض، برای همین قصور در امور مربوط به خود، به شدت مجازات شدند.

بطور کلی در اواسط قرن سیزدهم تحت تأثیر جنگهای صلیبی، دگرگونیهای مهمی به نفع دهقانان رخ داد. بسیاری از اربابان که در این جنگها شرکت می کردند، رعایای خود را آزاد کردند و یا خود فوت کرده و نابود شدند. در نتیجه جنگهای مزبور صدها دودمان اشرافی ناپدید شده و بالنتیجه رعایا و دهقانان آنها اکثراً به آزادی دست یافتند. از این گذشته، با افزون گشتن مایحتاج اربابان، فرمانفرمایی بر کار دهقانان برای ایشان خیلی مهمتر بود تا بر خود آنها. برده داری بنحوی که در اوایل قرون وسطی معمول بود و آثار زیادی از دوران برده داری دیرین را بر چهره داشت، اربابان را صاحب حقوق بسیاری کرده بود. ولی حقوق رفته رفته ارزش خود را بیش از پیش از دست می داد، به طوری که این نوع برده داری تدریجاً

از بین می رفت و موقعیت بردگان محض، به بندگی نزدیک می شد. ولی از آنجا که نحوه اداره امور زراعی، هنوز کاملاً به سبک سابق باقی مانده بود، تنها از طریق دگرگون ساختن زمینها و ایجاد دهات جدید امکان داشت، که به درآمدهای اربابی افزایش بخشید و این امر فقط از مجرای توافق اربابان با کلونیست ها به صورت صلح و صفا ممکن و میسر بود، حال می خواستند کلونیست های مزبور بندگان اربابان باشند و یا افراد غریبه. به همین علت است که ما در این دوران، در کلیه نقاط مشاهده می کنیم که با وجود تعیین دقیق میزان نسبتاً ملایم کار دهقانی، بویژه در املاک و مستغلات روحانیون، با دهقان خوب رفتار می شده است. از سوی دیگر اوضاع مناسب کلونیست ها که به تازگی در این نواحی ساکن شده بودند، روی موقعیت بندگان نقاط مجاور تأثیر گذارد. بطوری که اینان در کلیه نواحی شمالی آلمان در عین ادامه خدمت به اربابان خود، آزادیهای فردی خویش را باز یافتند. فقط دهقانان «اسلاوی» (۳۷) و «لیتوانی - پروسی» (۳۸) از آزادی برخوردار نبودند. و این اوضاع نمیتوانست مدت مدیدی بطول انجامد.

در طی قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی شهرها به سرعت گسترش پیدا کرده و ثروتمند شدند. هنرهای دستی و کالاهای تجملی بویژه در نواحی جنوبی آلمان و در منطقه «راین» رواج بسیار پیدا کرده بودند. جلال و جبروت اشراف ثروتمند شهرنشین (۳۹) خواب راحت را بر «یونکر»های ولایت نشین پرخور و بدلباس و بد آذین حرام کرده بود. ولی چگونه می شد بر چنین اشیاء زیبایی دست یافت؟ از سویی راهزنی بیش از پیش خطرناک و بی نتیجه شده بود و از سوی دیگر خرید اینگونه اشیاء مستلزم داشتن پول بود و این پول را نیز فقط و فقط دهقانان می توانستند بوجود آورند. ازاینرو بار دیگر به دهقانان فشار وارد آورده و بهره و بیگاری را افزایش دادند. همچنین مجدداً کوشش وافر می کردند تا دهقانان آزاده را به بندگان، و بندگان را به بردگان تنزل داده و زمینهای اشتراکی مارک ها را به مستغلات اربابی تبدیل نمایند. در این رهگذر، عالمین به حقوقی رومی، اربابان و اشراف را یاری داده و با کاربرد حقوق رومی در مناسبات آلمانی، که آنها را نیز اکثراً به درستی درک نکرده بودند، موجب آشفتگی و از هم پاشیدگی بی حد و حصری می شدند. البته عاملین مزبور این اغتشاش را طوری بوجود می آوردند، که همواره اربابان برنده و دهقانان بازنده از آب در میآمدند. حضرات روحانی کار را از این هم آسانتر ساخته و به جعل اسنادی می پرداختند که حقوق دهقانان را کمتر و وظایف آنان را بیشتر بر می شمرد. از اواخر قرن پانزدهم دهقانان علیه این همه دزدی و اجحاف اربابان، اشراف و روحانیان دست به شورشهای متعددی زدند، تا سرانجام در سال ۱۵۲۵ جنگهای بزرگ دهقانی سیل آسا، سراسر مناطق «شواین» Schwaben، باواریا» Bayern و «فرانکن» Franken تا ناحیه «الزاس» Elsass و «فالتز» Pfalz و «راین گاو» Rheingau و «تورینگن» Thuringen را فرا گرفت. این

جنگها، با وجود مبارزات شدید دهقانان به شکست آنها منتهی شده و سلطه مجدد بردگی بر دهقانان از این تاریخ به بعد آغاز گردید. در مناطقی که جنگ در آنجا بیداد می کرد، بقایای حقوقی که دهقانان هنوز دارا بودند، بیشرمانه پایمال شده و زمینهای اشتراکی آنها به مستغلات اربابی و خود آنها به بردگان اربابها تبدیل شدند. دهقانان مناطق شمالی آلمان نیز که اوضاع بهتری داشته و به همین علت هم ساکت مانده بودند، تدریجاً به زیر یوغ کشیده شدند منتها کمی آهسته تر. بردگی این دهقانان که ساکن مناطق «پروس شرقی» Ostpreussen، «پومرن» Pommern، «براندنبورگ» Brandenburg، «شلزین» Schlesien، بودند، از اواسط قرن شانزدهم و در منطقه «شلیسویگ – هولشتاین» Schleswig - Holstein از اواخر قرن مزبور، مجدداً معمول و با شدت بیشتری بر آنها تحمیل گردید.

اینگونه اعمال زورها یک دلیل اقتصادی دیگر نیز داشتند. در طی جنگهای دوران نو آوری مذهبی Reformation (۴۰) در واقع فقط شاهزادگان آلمانی قدرت بیشتری بدست آورده بودند. شغل شریف دزدی دیگر برای اشراف ممکن نبود و آنان مجبور بودند، برای جلوگیری از زوال خود، درآمد بیشتری از املاک خود بیرون بکشند. تنها چاره در این میان این بود که آنها نیز مانند زمینداران بزرگ از جمله معابد، حداقل یک بخش از املاک خود را، بحساب خود زراعت نمایند. در نتیجه آنچه که تاکنون استثنایی بیش نبود، به نیاز مبدل گردید. لیکن اشکال کار در این بود که تقریباً در همه جا، زمینها به دهقانان ربح پرداز واگذار شده بود. با تبدیل دهقانان آزاد و کوشنده، به بردگان صرف، حضرات والادست و بالشان باز گردید. بخشی از دهقانان (همانطور که از واژه مصنوعی آن برمی آید) «نشانده» (۴۱) شدند. بدین ترتیب که یا آنها را از املاکشان بیرون انداخته و یا آنها را مبدل به محقر نشینانی کردند که فقط یک کلبه و باغچه در اختیار داشتند. زمینهای دهقانی که اینک با مستغلات اربابی ادغام شده بودند، حال توسط محقرنشینان جدید و دیگر دهقانان بطریق بیگاری زراعت می شد. نه تنها به ترتیب تعداد زیادی از دهقانان به سادگی رانده شده، بلکه به بیگاری گرفتن باقی ماندگان نیز بیش از پیش افزایش یافت. دوران سرمایه داری ورود خود را به دهات به عنوان سرآغاز دوران کشاورزی بزرگ بر اساس بیگاری گرفتن از بردگان اعلام داشت.

دگرگونی مزبور در آغاز تقریباً به آهستگی صورت می گرفت، تا اینکه جنگهای سی ساله (۴۲) شروع شده و در طی آنها به مدت طول عمر یک نسل، کشور آلمان دستخوش مهاجمات هرج و مرج آمیز سپاهیان بی فرهیخته، که تاریخ نمونه های آنها را می شناسد، گردید. آنها همه جا را غارت نموده و به آتش کشیدند، مزارع را طعمه آتش کرده و دست به قتل و هتک ناموس زدند. در این جریانات دهقانان بیش از همه صدمه و آسیب دیدند، زیرا که سربازان مزدور و غارتگر، دور از ارتش، خودسرانه و به نفع خویش دست اندرکار بودند.

خرابکاری و کشتار مردم بدون حد و حصر بود و زمانی که سرانجام دوران صلح سر رسید و آلمان، بی جان و پایمال و خونین در زمین می غلتید، باز هم دهقانان از همه نگون بخت تر بودند.

از این پس اشراف صاحب زمین در ولایات خود فعال مایشاء شدند؛ زیرا شاهزادگان که حقوق سیاسی آنها در شوراهای صنفی از بین رفته بود، اینک دستشان بر علیه دهقانان باز گذاشته شده بود. از سوی دیگر آخرین رمق مقاومت دهقانان در این جنگ درهم شکسته بود و اشراف توانستند کلیه مناسبات روستایی را طوری برقرار سازند که برای تجدید استقرار امور از هم گسیخته مالی آنها، مناسبتر باشد. آنها نه تنها املاک دهقانی را که اینک متروک شده بودند، بیدرنگ ضمیمه املاک خود کردند، بلکه «نشاندن» دهقانان را نیز در مقیاسی بزرگتر و با برنامه تر به پیش بردند. هر قدر که زمینهای اربابی بزرگتر می شدند، به همان اندازه نیز بیگاری گرفتن از دهقانان شدیدتر می گشت. باز دوران «خدمات بی حد و حساب» دهقانان سر رسیده و حضرات والا قادر بودند که دهقانان و خانواده آنها را هر قدر و هر مدت که مایل بودند، به کار کشند. برده داری مجدداً معمول و مرسوم شده و دهقان آزاد همانقدر کمیاب و نایاب بود که یک زاغ سفید. حضرات والا برای اینکه بتوانند هرگونه و حتی کوچکترین قدرت مقاومت دهقانان را در نطفه خفه کنند، حقوق قضایی را نیز بصورت موروثی از شاهزادگان ولایات دریافت داشتند. این قاضیان متقلب، به هرگونه تخلف و نزاع دهقانان، هر قدر هم ناچیز بود، رسیدگی کرده و حتی موقعی که دهقانان با اربابانشان مرافعه داشتند، حضرات والا دادرس امور مربوط به خود نیز بودند. از این تاریخ به بعد، شلاق و تازیانه در ولایات حکومت می کردند. دهقانان آلمانی مانند دیگر آحاد ملت به حسیض ذلت نزول کرده و طوری بی توان شده بودند که از هر جنبش و حرکتی سرباز می زدند. نجات آنان فقط از خارج ممکن بود.

و سرانجام هم دوران نجات فرا رسید. انقلاب فرانسه مژده پگاه دوران بهتری را برای آلمان و دهقانان آلمانی به همراه آورد. هنوز ارتشهای انقلابی، کناره چپ رود «راین» را به تصرف در نیاورده بودند، که غارت و بیگاری، ربح و باج و خراجهای گوناگون در آنجا از بین رفته و حضرات والا نیز تو گویی به اشاره و ورد جادوگری از صحنه روزگار ناپدید شدند. دهقانان منطقه چپ رود «راین» اکنون ارباب زمینهای خود گشته و از آن گذشته با کتاب قانون مدنی (۴۳) که در زمان انقلاب فرانسه وضع شده ولی زیر دست ناپلئون به گند کشیده شده بود، قوانینی در دست داشتند که با موضع و موقعیت جدید آنها منطبق بود و نه تنها قادر به درک مفاد آن بودند، بلکه حتی می توانستند آن را در جیب خود نیز جای دهند.

لیکن دهقانان ساکن نواحی راست رود «راین» می بایستی هنوز خیلی صبر می کردند. گرچه در «پروس» پس از شکست «ینا» Jena (۴۴) که الحق مستحق آن بود، برخی از شرم

آوثرترین حقوق اشراف لغو شده و الغاء قانونی دیون دهقانان صورت گرفته بود ولی بسیاری از این اصلاحات مدت‌های مدید فقط روی کاغذ انجام می شدند. در سایر ایالتها حتی از این هم کمتر رخ داده و نیاز به انقلاب دوم فرانسه در سال ۱۸۳۰ بود، تا حداقل در منطقه «بادن» Baden و چند منطقه همجوار فرانسه الغاء قانونی دیون دهقانان اجراء گردد و بالاخره هنگامی که سومین انقلاب فرانسه در سال ۱۸۴۸، آلمان را نیز بدنبال خود کشید، هنوز در «پروس» الغاء دیون مزبور به مرحله اتمام نرسیده و در «باواریا» اصلاً آغاز نشده بود! لیکن اینک دیگر جریانات خیلی سریع به پیش رفته و بیگاری گرفتن از دهقانانی که خود این بار یاغی شده بودند، دیگر نفعی نداشت.

حال ببینیم الغای قانونی دیون دهقانی چگونه صورت گرفت؟ در مقابل دریافت مبالغ معینی به نقد و یا قطعه زمینی از دهقانان، حضرات والا می بایستی مابقی زمینها را به عنوان املاک آزاد و بدون قرض دهقانان به رسمیت بشناسند. (گو اینکه کلیه املاکی که قبلاً متعلق به حضرات والا بود جز از طریق سرقت اموال دهقانان بدست نیامده بود) البته به این هم قانع نشده و در جریان این کشمشکها صاحب منصبان اداری که مأموریت اجرای این امر را به عهده داشتند، همواره طرف حضرات والا را (که نزد آنها به سر برده و هم پیاله آنان بودند) می گرفتند، بطوری که حتی به وجود نص صریح قانون، باز هم به مقدار زیادی کلاه سر دهقانان می رفت.

سرانجام از صدقه سر سه انقلاب فرانسوی و یک انقلاب آلمانی، ما اکنون به آنجا رسیده‌ایم که بار دیگر دهقانانی آزاد داریم. ولی چقدر دهقانان آزاد امروزی از دهقان قدیم مارک‌ها عقب تر است؟ املاک او اغلب خیلی کوچکتر بوده و مارک‌هایی که تقسیم نشده‌اند – بجز تعداد معدودی – اکثراً کوچکتر و مخروبه شده و جنگلهای عمومی از بین رفته‌اند. ولی بدون استفاده از زمینهای مارک احشامی برای خرده دهقانان باقی نمانده، بدون دام کودی حاصل نگشته و بدون کود نیز زراعت پرحاصل عملی نیست.

دهقانان امروزی مأمورین وصول مالیات را که در پس آنها مأمورین اجراء ایستاده‌اند (و برای دهقانان مارک‌های قدیم افرادی ناشناس بودند) و همچنین ربا خوارانی را که چنگالهایشان املاک دهقانان را یکی پس از دیگری می رباید، بخوبی می شناسند. از همه بدتر، دهقانانی که به تازگی آزاد گشته ولی املاک و بال و پرشان این چنین کوتاه شده است، زمانی در آلمان (یعنی در کشوری که هر اتفاق در آنجا از همه جای دیگر دیرتر رخ میدهد) پیدا شده‌اند که نه تنها کشاورزی علمی، بلکه ماشین آلات کشاورزی ای که تدریجاً اختراع شده‌اند، واحدهای کوچک کشاورزی را بیش از پیش کهنه و ناتوان ساخته‌اند. همانگونه که ریسندگی و بافندگی مکانیکی، چرخ نخ ریزی و دست بافی را از میدان به در کرد، همانطور هم روشهای جدید زراعی، اقتصاد و خرده کشتکاران را به صورت غیر قابل نجاتی از بین برده

و زمینداری بزرگ را جانشین آنها خواهند نمود، مشروط براینکه دقت لازم برای این کار باقی بماند.

هم اکنون نحوه تولید فراوان غلات در آمریکا رقیب پرقدرتی برای کشاورزی اروپایی (به شیوه ای که امروزه اجراء می شود) به شمار می رود. نه خرده دهقانان مقروض ما و نه بزرگ زمینداران ما - که آنها نیز تا گلو زیر قرض فرو رفته اند - هیچیک نمی توانند علیه این زمینها که طبیعت آنها را بارور ساخته و سالیان دراز کود گرفته اند و با پیشیزی قابل خریداری هستند، کاری از پیش ببرند. کشاورزی معمول در اروپا، در مقابل رقابت رقیب آمریکایی، محکوم به فناست. زراعت در اروپا فقط زمانی ممکن و میسر است که مشترکاً به نفع کل جامعه صورت گیرد.

این است سرنوشتی که در انتظار دهقانان ما می باشد. با همه این اوصاف، پیدایش طبقه دهقان آزاد، هر قدر هم که ناکامل باشد، یک حسن دارد و آن اینکه این امکان را به دهقانان داده است که دوش به دوش همقطاران طبیعی خود، یعنی کارگران بتوانند به خود کمک کنند. مشروط بر اینکه دریابند، به چه طریقی؟ (۴*)

و اما به چه طریقی؟ از طریقی تجدید، مارک ها ولی نه به صورت قدیمی آنها، بلکه به شکل تازه تری و یا از طریقی تجدید مالکیت عمومی بر زمین به صورتی که خرده دهقانان امکان استفاده از ماشین آلات زراعی و مزایای کشاورزی بزرگ را داشته و در عین حال بتوانند علاوه بر اشتغالات روستایی، صنایع بزرگ با نیروی بخار و یا آب به راه اندازند، آن هم نه به نفع سرمایه داران بلکه به سود تعاونهای روستایی.

این، یعنی کشاورزی بزرگ و استفاده از ماشین آلات کشاورزی، به عبارت دیگر: زاید ساختن کارهای زراعی بخش بزرگی از خرده دهقانان که در حال حاضر مزارع خود را کشت میکنند، و به کار گماشتن این عده در امور صنعتی در دهات، تا عاطل و بیکار نمانده و به شهرها هجوم نیاورند. چنین اشتغالاتی فقط وقتی می توانند برای آنان نفعی در بر داشته باشند که صنعت در مقیاسی بزرگ و با نیروی آب و یا بخار گردانده شود.

چگونه می توان این کار را عملی ساخت؟ دهقانان آلمانی، در این باره فکر کنید، تنها کسانی که می توانند شما را در این راه یاری دهند، سوسیال دموکراتها می باشند (۴۵).

* توضیحات

(۱*) منابع و مآخذی که برای اطلاع دقیقتر بر مبنای «مارک» و دیگر واژه های خاص

مورد استفاده قرار گرفته اند، به شرح زیر می باشد:

الف - انسیکلوپدی ۲۵ جلدی

Meyers Grosses - Konversations - Lexikon (1908)

ب - فرهنگ جامع لغات ۱۰ جلدی

Der Grosse Duden - Herakunfts - Woeterbuch (1963)

ج - فرهنگ مصور یک جلدی

Der Sprachbrockhaus (1965)

د - انسیکلویدی ۲۰ جلدی

Dtv - Lexikon (1971)

Grenzland, Landesgegend, Grenzgebiet (۲*) معادل عبارات آلمانی

(۱) تحقیقات، گئورک لودویک ماورر Georg Ludwig Maurer (۱۸۷۲-۱۷۹۰) شامل دوازده جلد بوده و عبارت از مطالعاتی هستند درباره ساخت دهات، شهرها و دولت‌ها در آلمان در دوران قرون وسطی.

(۲) رود «راین» طویل‌ترین و مهم‌ترین رود ناحیه غربی اروپای مرکزی بوده و به طول ۱۳۲۶ کیلومتر می‌باشد. رود مزبور منطقه‌ای به وسعت ۲۲۴۴۰۰ کیلومتر مربع را در بر گرفته و پس از سرچشمه گرفتن در سوئیس و گذشتن از نواحی و مناطق مختلف، در «هوک وان هلند» به دریای شمال ختم می‌شود. مهم‌ترین و بزرگ‌ترین بندر در دهانه این رود بندر روتردام می‌باشد.

(۳) «گایوس ژولیوس سزار» Gajus Julius Caesar (در حدود ۴۴-۱۰۰ قبل از میلاد) سردار و سیاستمدار رومی، صاحب آثار تاریخی متعدد که مشهورترین آنها درباره جنگ‌های گالی‌ها است موسوم به Commentarii de bello Gallico که یکی از قبایل ساکن اروپای غربی بوده و هسته اصلی کشور فرانسه امروزی را تشکیل می‌دهد.

(۴) رجوع شود به De bello Gallio، کتاب ۷۱، فصل ۲۲.

(۵) «فرانک»ها Franken یکی از قبایل آلمانی بودند که در نواحی رود «راین» و مناطق باواریای شمالی «ورتمبرگ» و «بادن» سکنی داشتند. امپراطوری فرانک‌ها در اوائل قرن پنجم میلادی تشکیل شده و تا اواخر قرن نهم میلادی ادامه یافت اولین سلسله امپراطوری این خاندان «مرووینگر»ها Merowinger هستند که مشهورترین آنها «کلودویک» Chlodwig می‌باشد که بین سالهای ۵۱۱-۴۸۱ به نام پادشاه «فرانک»ها حکومت می‌کرد. در عصر «کارل کبیر» امپراطوری «فرانک»ها به اوج قدرت خود رسید و وسعت بسیار یافت. از سال ۸۴۳ تا ۸۷۰ این امپراتوری عظیم تدریجاً به بخش‌های کوچکتری منقسم و به مرور زمان مضمحل شد.

(۶) «حقوق قیصری» مجموعه قوانینی هستند مربوط به امپراطوری در دوران قرون وسطی که توسط حکومت مرکزی انتشار یافتند.

(۷) «سوون»ها Suevenvolk یا «سوین»ها Die Sueben یکی از قبایل ژرمن بودند که بازماندگان و اخلاف آنها «شوابن»ها Die Schwaben هستند که اکنون در نواحی جنوب شرقی (ورتمبرگ و باواریا) کشور آلمان سکونت دارند. قوم «آلمانها» یکی از تیره های این قبیله می باشد.

(۸) «پوبلیوس کورنلیوس تاسیتوس» Publius Cornelius Tacitus در حدود سالهای ۵۵ تا ۱۲۰ میلادی می زیسته و از سیاستمداران و مورخین رومی بشمار می رود. اثر اصلی او مجمع التواریخ Die Historien می باشد که بین سالهای ۶۹ و ۹۶ در چهارده جلد به رشته تحریر در آمده و اکنون فقط تا کتاب ششم آن در دست می باشد.

(۹) «موزل» اولین شاخه رود «راین» و به طول ۵۴۵ کیلومتر می باشد که از جبال مرکزی در مشرق فرانسه سرچشمه گرفته در نزدیکی شهر «کوبلنز» پایان می یابد.

(۱۰) «حقوق خلق» عبارت از مجموعه ای حاوی حقوق عرفی طوایف ژرمن می باشند، که در قرنهای پنجم تا هفتم میلادی در سرزمینهای امپراطوری روم قدیم و اطراف آن، شاه نشینها و یا دوک نشینهایی تأسیس کرده بودند.

قوانین مزبور بین قرنهای پنجم تا نهم جمع آوری شده و در مجموعه ای موسوم به Monumenta Germaniae Historica ضبط گردیده اند.

(۱۱) منطقه «برگیش» در کنار رود «روهر» در استان «وستفالن» قرار داشته و بخشی از دوک نشین قدیم «برگ» را تشکیل می دهد که پایتخت کنونی آن شهر «دوسلدورف» میباشد.

(۱۲) «اودن والد» Odenwald رشته جبالی است در جنوب غربی آلمان که مرتفع ترین قله آن ۶۲۶ متر ارتفاع دارد.

(۱۳) «حقوق خلق ریپو آری» مجموعه حقوق عرفی یکی از طوایف قدیم ژرمن ها، یعنی «فرانک های ریپو آری» می باشد که بین قرنهای چهارم تا پنجم میلادی در منطقه فی مابین رودهای «راین» و «ماس» Maas سکنی داشتند. حقوق مزبور منبع اصلی برای مطالعه نظام اجتماعی «فرانک های ریپو آری» می باشد. مالکیت خصوصی بر زمینهای زراعی، در فصول ۸۲ (بند الف) و ۹۴ (بند ب) کتاب قانون Lex Ribuarum et lex Francorum Chamavorum چاپ هانور ۱۸۸۳، مطرح شده است.

(۱۴) «آنگلو ساکن»ها به قبایل «آنگل» و «ساکسن» گفته می شود که بین سالهای ۴۵۰ و ۶۰۰ میلادی در انگلستان سکنی گزیده و زبان و تمدن خود را در آنجا ترویج دادند.

(۱۵) «بورگوندر»ها تیره ای از طوایف ژرمن بودند، که احتمالاً از مسقط الرأس اصلی خود یعنی کشورهای اسکاندیناوی به فرانسه مهاجرت کرده و بعدها دوک نشین «بورگوندر» را در آنجا تشکیل دادند. «بورگوندر»ها در سال ۴۱۰ میلادی با رومی ها ائتلاف کردند ولی سرزمین آنها بعدها به تصرف «فرانک»ها در آمد.

(۱۶) «گوت»ها از طوایف ژرمن بود و در اصل در کشورهای اسکاندیناوی به سر میبردند. در حدود سال ۱۵۰ میلادی هجرت «گوت»ها از سواحل دریای شرق به سوی دریای مدیترانه آغاز گردید. «گوت»ها تدریجاً به دو گروه اصلی به نامهای «گوت»های شرقی و «گوت»های غربی منقسم شده و بار دیگر در قرن سوم میلادی به حرکت در آمدند. «گوت»های شرقی در سال ۴۰۶ ایتالیا را تسخیر کرده و امپراطوری «گوت»های شرقی را در آنجا تأسیس نمودند. که سرانجام در سال ۵۵۳ از هم پاشیده شد. «گوت»های غربی به سوی روم سرازیر شده و آنجا را دو بار غارت کردند. بعدها نیز به سوی جنوب فرانسه و اسپانیا کوچ کرده حکومت خود را در آنجا برپا کردند. دوران «گوت»های غربی با حمله اعراب در سال ۷۱۱ به سر رسید. (۱۷) رجوع شود به (۱۶).

(۱۸) «لانگو بارد»ها دودمانی از ژرمن ها بودند که در سال ۷۵۲ به سرکردگی «آیستولف» به ایتالیا هجوم آورده و بخشهایی از آن کشور را به تسخیر خود درآوردند. کارل کبیر به سال ۷۷۴ آخرین پادشاه «لانگو بارد»ها موسوم به «دزیدریوس» Desiderius را شکست داده و این قوم را مغلوب خود ساخت.

(۱۹) اصطلاح «مجمع القوانین» روستایی در مقابل واژه Weistuemer به علت زیر انتخاب شده است:

آن دسته از قوانین عرفی مرسوم در روستاها و دهات که بعدها طبق قوانین و حقوق جاری در قرون وسطی به رسمیت شناخته شده و شکل قوانین حقوقی را به خود گرفتند و لازم الاجراء بودند Weistuemer نامیده می شدند که مفرد آن Weistum می باشد.

(۲۰) «اتوفورست فون بیسمارک» Otto Fuerst von Bismarck (۱۸۱۵-۱۸۹۸) سیاستمدار آلمانی که مدافع منافع «یونکر»های پروسی بود. وی در سالهای ۱۸۸۲-۱۸۶۲ و ۱۸۷۳-۱۸۹۰ صدراعظم «پروس» و از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ صدراعظم امپراطوری آلمان بوده و اکثراً بدون مجلس حکومت می کرد. او موفق شد که طی سلسله جنگهایی علیه اتریش و فرانسه سرانجام در سال ۱۸۷۰/۷۱ دول کوچک و بزرگ آلمانی را با یکدیگر متحد کرده و سرانجام امپراطوری آلمان را پایه گذاری نماید. وی همواره سعی در این داشت که اتحادی بین «یونکر»ها و بورژوازی بزرگ بوجود آورده و از سوی دیگر میلیتاریسم «پروس» را تا حد امکان تقویت نماید. دشمنی شدید وی علیه طبقه کارگر سرانجام منجر به وضع «قانون سوسیالیست»ها در سال ۱۸۷۸ و شکست مبارزات کارگران شد. سقوط «بیسمارک» ناشی از همین امر بود.

(۲۱) «قانون توت» در تاریخ ۱۵ آوریل ۱۸۷۸ به تصویب رسیده و طبق آن جمع آوری گیاهها، توت و قارچ در جنگلها بدون اجازه مقامات پلیس ممنوع گردید.

(۲۲) واژه «یونکر» Junker در اصل به معنی پسر ارباب (به لهجه آلمانی قدیم - Junc

herre) بوده و به شاهزادگان خطاب می شد. بعدها فرزندان اشراف به این لقب ملقب می شدند. از اواسط قرن نوزدهم زمینداران بزرگ ناحیه شرقی رود «الب» Die Elbe (که از کشورهای چکسلواکی، آلمان شرقی و آلمان غربی گذشته و به دریای شمال می ریزد) «یونکر»ها نامیده می شدند.

(۲۳) «مهاجرت ملتها» در بین قرنهای چهارم تا ششم میلادی صورت گرفت و عبارت بود از جابجایی ملل و اقوام گوناگون، بویژه قبایل ژرمن، علت این گونه مهاجرتها حملات اقوام آسیایی و از جمله «هون»ها بود که از شرق به طرف غرب حرکت کرده و مللی را که در جلو خود داشتند به حرکت درآوردند. «هون»ها در سال ۳۷۵ میلادی امپراطوری «گوت»های شرقی را درهم شکسته و «گوت»های غربی را نیز از اماکن خود رانده و به سوی سرزمینهای متعلق به امپراطوری روم سوق دادند.

(۲۴) «کلت»ها قومی از قبایل هندوژرمن های ساکن اروپای مرکزی و غربی بودند که مأوای اصلی آنها نواحی جنوب آلمان، سوئیس و مشرق فرانسه بود. در طی قرون «کلت»ها به تدریج در نقاط مختلف اروپا ساکن شده و بساط حکومتهای متعددی را برپا کردند. آخرین حمله آنها به انگلستان و تسخیر این کشور در قرن سوم میلادی منجر به استقرار قدرت و تمدن آن بویژه در کشور ایرلند گردید.

(۲۵) «کارل کبیر» (به زبان لاتین «کارولوس ماگنوس» و به فرانسوی «شارلمانی» بین سالهای ۸۱۴-۷۴۲ می زیسته و به سال ۷۷۱ در صدر امپراطوری «فرانک»ها قرار گرفت. طولی نکشید که در سالهای ۷۴/۷۷۳ سرزمین «لانگوبارد»ها را تسخیر کرده و «ساکسن»ها و «باواریا»ها را مغلوب خود ساخت. در سال ۸۰۰ میلادی از طرف پاپ «لئو» Leo سوم به قیصری برگزیده شد. در زمان وی هنر و ادبیات رونق بسیاری یافتند.

(۲۶) «دادگاههای منصفه» پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ در برخی از ایالات آلمان و در سال ۱۸۷۱ در سراسر این کشور مرسوم شدند. دادگاههای مزبور متشکل بودند از یک قاضی رسمی و دو نفر از منصفین که نه تنها در اتخاذ رأی تشریک مساعی می کردند، بلکه ضمن تعیین تقصیر محکومین، میزان جریمه و مجازات را نیز معین می نمودند. رأی صادره از طرف آنها قابل اعتراض بود.

(۳*) این دادگاهها را نباید با دادگاههای منصفه «بیسمارک – لئونهارد» (۲۷) اشتباه گرفت که در آنها حقوقدانان و هیئت منصفه مشترکاً رأی اتخاذ می کنند. در دادگاههای منصفه قدیم حقوقدانانی وجود نداشتند. رئیس و یا قاضی دادگاه دارای حق رأی نبود و فقط هیئت منصفه رأی صادر می کردند.

(۲۷) «بیسمارک – گرهارد آدلف ویلهلم لئونهارد» (۱۸۸۰-۱۸۱۵) حقوقدان و سیاستمدار ارتجاعی آلمانی که وزارت دادگستری هانور را بین سالهای ۱۸۶۵/۶۶ و وزارت دادگستری

پروس را در سالهای ۱۸۷۹-۱۸۶۷ برعهده داشت.

(۲۸) «ژرمانیا» نامی بود که رومیها به سرزمین مابین دو رود «راین» و «دانوب» داده بودند و از دو بخش ژرمانیای علیا و ژرمانیای سفلی تشکیل می شد.

(۲۹) «مروینگر»ها، که نامشان ظاهراً از اسم یکی از پادشاهان آنها به نام «مرووش» مشتق شده است، به سلسله پادشاهی از خاندان «فرانک»ها (رجوع شود به توضیح ۵) گفته می شود. در قرن پنجم میلادی سرزمین امپراطوری روم را که در شرف زوال و اضمحلال بود، به ارث بردند. جنگهای خانمان براندازی که بین خاندانهای این سلسله صورت می گرفت، سبب ضعف بسیار آنها شده و عاقبت منجر به شکست و نابودی آنها در سال ۷۵۱ گردید.

(۳۰) «نورمان» که به «وایکینگ»ها Die Wikinger معروف می باشند، ساکنین قدیم کشورهای اسکاندیناوی و ملتی سلحشور و جنگجو و دریانورد بودند. در بین قرنهای هشتم تا یازدهم این قوم سراسر اروپا را به غارت و هرج و مرج کشیده و در قرن دهم دوک نشین «نورماندی» را در انگلستان تشکیل دادند.

(۳۱) امپراتوری «فرانک»های غربی پس از پاشیدگی امپراتوری «کارل کبیر» بوجود آمد که در سال ۸۴۳ بین سه نوه وی تقسیم گردید. کشورهای غربی نصیب «کارل» دوم موسوم به «کارل کچل» شد که شامل قسمت بزرگی از فرانسه امروزی بود و هسته اصلی امپراتوری «فرانک»های غربی را تشکیل می داد. کشورهای واقع در شرق رود «راین» یعنی بخش اصلی کشور کنونی آلمان به «لودویگ آلمانی» واگذار گردید و بالاخره سرزمینهای میانی بین دریای شمال و ایتالیا مرکزی به تصرف «لوتار» که مسن ترین نوه های «کارل کبیر» بود در آمد.

(۳۲) «کلونیزه» کردن در این رابطه به معنای زیر می باشد:

سکونت در مناطقی از کشور که تاکنون مورد استفاده قرار نگرفته و یا به میزان اندکی تکامل و آبادی یافته اند و استفاده کشاورزی و اقتصادی از آنها. البته منظور نواحی و نقاطی هستند که در داخل مرزهای کشور قرار دارند. آن دسته از مردمی که چنین پهنه ها و سرزمینها را «کلونیزه» می کنند، «کلونیست»ها Kolonisten نامیده می شوند.

(۳۳) «براندنبورگ» سرزمینی است که پس از پشت سر گذاشتن تاریخی پرتلاطم در سال ۱۸۸۵ ضمیمه «پروس» گردید و تا سال ۱۹۴۵ بزرگترین ایالت آن را تشکیل می داد. منطقه مزبور اکنون بخشی از کشور آلمان شرقی می باشد.

(۳۴) «شلزین» (به زبان لهستانی اسلاسکا) یکی از ایالات قدیمی «پروس» و شامل «شلزین» علیا و «شلزین» سفلی می باشد که پس از جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۴۵ ضمیمه کشور لهستان گردیده و پایتخت آن شهر معروف «برسلاو» است. در طول تاریخ، اقوام گوناگون به ویژه «کلت»ها، «چک»ها، «اسلاو»ها Die Slawen و «لهستانی»ها Die Polen در «شلزین» می زیسته اند، این ایالت پس از یک سلسله جنگ در سال ۱۵۲۶ به «پروس»

ملحق شده بود.

(۳۵) «فریزی»ها قومی از قبایل ژرمن بوده که در زمان رومی ها در سواحل دریای شمال و نواحی کنونی هلند سکونت داشتند. بازماندگان آنها اکنون در مناطق شمالی کشور آلمان و سواحل دریای شمال ساکن می باشند.

(۳۶) جنگهای دهقانی مبارزات بی امان دهقانان آلمانی در نواحی جنوبی و مرکزی این کشور (به جز منطقه باواریا) و زارعیین اتریشی است که در طول قرون وسطی، برای تسهیل شرایط کار و زندگانی دهقانان و جلوگیری از استثمار بی حد و حصر آنها توسط اشراف و روحانیون صورت گرفته اند. اولین شورشهای دهقانی بین سالهای ۱۵۱۷-۱۴۹۳ در نواحی و مناطق جنوبی آلمان صورت گرفته و تحت تأثیر دوران نوآوری مذهبی Refomation بودند. هدف این شورشها و مبارزات این بود که کلیه دیون و بیگاریهای دهقانی را که در انجیل قید نشده بودند، حرام شناخته و از انجام آنها سرباز زنند. اوج جنگهای دهقانی در سال ۱۵۲۵ بود که دهقانان طی برنامه ای معین و متحد ۱۲ ماده برای احقاق حقوق خویش طرح نمودند. سرانجام جنگهای مزبور به شکست دهقانان منجر شده و اشراف و روحانیون پس از پیروزی بر دهقانان، دست به قتل و غارت آنها زده و به جان و مال و ناموس آنها تجاوز نمودند.

(۳۷) «اسلاو»ها Die Slawen اقوام هندوژرمن می باشند که در اروپای شرقی و شمال آسیا سکونت داشته و شامل بیش از ۲۵۰ میلیون نفر می شوند. قبایل مزبور از قرنهای پنجم و ششم میلادی تدریجاً به تیره ها و عشیره های زیر تقسیم شده اند: «اسلاو»های شرقی (روس ها و اوکرائینی ها)، «اسلاو»های غربی (لهستانی ها، چک ها، اسلوواکها و کاشوبها) و «اسلاو»های جنوبی (اسلونها، صربی ها، کروآتها و مجارها).

(۳۸) «لیتوانی»ها طایفه ای از تیره هندوژرمن می باشند که شامل بیش از ۳ میلیون نفر بوده و اکثراً در حال حاضر در روسیه، لهستان و آمریکا سکونت دارند. مسکن اصلی آنها «لیتوانی» است که از سال ۱۹۴۰ یکی از جمهوریهای کشور اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می دهد.

(۳۹) انگلس در اینجا لغت «پاتریزی»ها Die Patrizier را به کار می برد. باید توجه داشت که «پاتریزی»ها در جمهوری قدیم روم عبارت از اعیان و اشرافی بودند که از حقوقی خاص و ممتاز برخوردار بوده و امور مملکتی و دولتی را منحصراً در دست خود داشتند. طبقات و اقلشار وسیع مردم که از چنین حقوقی محروم بودند، «پلب»ها Die Plebejer نامیده می شدند. لیکن در دوران قرون وسطی لقب «پاتریز»ها به اشراف و نجبای بورژوازیی اطلاق می شد که در شهرها زندگی کرده و امور حکومتی را در دست داشتند. اینان تا اواخر قرن چهاردهم میلادی دارای حقوقی خاص بوده و در ناز و نعمت فراوان زندگی می کردند. با توجه به نکات فوق و نظر انگلس، در اینجا واژه اشراف ثروتمند شهرنشین برای «پاتریزی»ها

به کار رفته است.

(۴۰) «نوآوری مذهبی» Die Reformation نهضتی بود ناشی از فساد بی حد و حصر در دستگاه کلیسا و استثمار شدید دهقانان و اختناق و خفقان سیاسی خلقها که سرانجام منجر به پیدایش مذهب پروتستانی و جدایی آن از کلیسای کاتولیک به سرکردگی پاپ گردید. بنیان دوران نوآوری مذهبی در آلمان «لوتر» Luther (۱۵۱۷) و در سوئیس «سیوینگلی» Zwingli (۱۵۱۹) و «کالوین» Calvin (۱۵۳۶) می باشند.

(۴۱) «نشاندهندگان» (به زبان آلمانی Bauern legen) عبارت از خریدن زمینها و املاک دهقانی به مبلغ بسیار ناچیز و الحاق آنها به مستغلات اربابی می باشد. این امر هیچگاه و در هیچ زمان با رضایت و تمایل دهقانان صورت نگرفته، بلکه با زور و اعمال قدرت انجام گردیده و دهقانان مجبور بودند از روی ناچاری به آن تن در دهند.

(۴۲) جنگهای سی ساله، جنگهایی بودند که بین سالهای ۱۶۴۸-۱۶۱۸ سراسر اروپا را فرا گرفته و در نتیجه شورش مردم «بوهم» (هسته اصلی کشور چکسلواکی کنونی) علیه یوغ سلطنت خاندان «هابسبورگ» و تجاوزات ارتجاع مذهبی شروع شدند. جنگهای مزبور تدریجاً بین دو جبهه فئودالی و کاتولیک (پاپ، سلسله پادشاهان هابسبورگها در اسپانیا و اتریش، شاهزادگان کاتولیک آلمانی) از یک سو و کشورهای پروتستانی (بوهم، دانمارک، سوئد، هلند و دول آلمانی که نوآوری مذهبی را پذیرفته بودند) که توسط رقبای هابسبورگها یعنی پادشاهان فرانسه حمایت می شدند، از سوی دیگر در گرفته و سراسر آلمان را مبدل به میدان جنگ ساختند. کشور مزبور در جریان حملات جنگی مورد غارت و مطالبات بیرحمانه طرفین جنگ قرار گرفت. جنگهای سی ساله که در ابتداء خصلت مقاومت در مقابل نیروهای ارتجاعی پادشاهان فئودال و خودکامه اروپا را داشتند، بویژه از سال ۱۶۳۵ تبدیل به حملات و محاورات بین فاتحین بیگانه و رقابت آنها در سرزمین آلمان شدند. جنگهای مزبور در سال ۱۶۴۸ پس از انعقاد قرارداد صلح وستفال به پایان رسیده و موجب پاشیدگی و جدایی قسمتهای مختلف کشور آلمان شدند.

(۴۳) قانون مدنی فرانسه Code civil des Francais مصوب سال ۱۸۰۴ در سال ۱۸۰۷ بعنوان قانون ناپلئونی Code Napoléon مورد تجدید نظر قرار گرفت و در مناطق متصرفه آلمان غربی و جنوبی به مرحله اجراء گذاشته شد. قانون مزبور در منطقه «راین» حتی پس از وحدت آن با «پروس» به اعتبار خود باقی ماند. قانون ناپلئونی به میزان قابل توجهی دستاوردهای انقلاب فرانسه را حفظ کرده و بر اساس برابری و تساوی صوری استوار بود.

(۴۴) شکست ینا در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۸۰۶ به «پروس» وارد آمد و منجر به تسلیم بلاشرط «پروس» در مقابل فرانسه ناپلئونی گردید.

(۴*) این قسمت را انگلس در سال ۱۸۸۳ به شبنامه «دهقان آلمانی چه بود؟»، اکنون چیست؟ و چه می توانست باشد؟»، اضافه نموده است.

(۴۵) انگلس در اینجا به «ویلهم براکه» Wilhelm Bracke یکی از رهبران موفق سوسیال دموکراتها در آلمان و تبلیغاتش در دهه هفتم قرن نوزدهم، برای دهقانان مناطق شمالی آلمان اشاره می کند. در این تبلیغات همواره روی این نکته تأکید می شد، که طبقه کارگر فقط براساس اتحاد نزدیک با دهقانان و دیگر زحمتکشان می تواند در مبارزات خود موفق شود. روشنگریهای «ویلهم براکه» به مقیاس قابل توجهی موجب شد، که اشتباه بودن ادعای پوپ «لاسال» که «در مقابل طبقه کارگر، تمام طبقات دیگر توده ای ارتجاعی بیش نیستند» روشن گردد.

پایان